

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مناقشه در جواب سوم مرحوم آخوند

جواب مرحوم آخوند از دلیل پنجم را ملاحظه فرمودید؛ نکته‌ای که در اینجا به عنوان مناقشه‌ی در جواب سوم ایشان به ذهن می‌رسد، این است که ایشان فرمودند اگر بپذیریم روایات ناهیه‌ی از تفسیر به رأی قرآن شامل موردی که لفظی یا آیه‌ای بر ظاهرش حمل شود نیز می‌شود، مقتضای جمع بین این طایفه از روایات و طوایف دیگر که می‌گویند عمل به قرآن اشکال ندارد و جایز است، این می‌شود که بگوئیم این مورد که لفظ بر ظاهرش حمل شود، از این دسته روایات خارج است.

به عبارت ساده‌تر، مرحوم آخوند فرمودند بین اینها نسبت عموم و خصوص مطلق است؛ روایات تفسیر به رأی اطلاق و عمومیت دارد، و این روایات مخصص آن است. اما آنچه که به عنوان مناقشه به ذهن می‌رسد، این است که اصلاً روایات تفسیر به رأی قابلیت تخصیص ندارد، و لسانش آبی از تخصیص است. « من فسر القرآن برأيه... » ظهور در این دارد که هر چیزی که عنوان تفسیر به رأی دارد، به هیچ وجهی مورد پذیرش شارع نیست. بنابراین، باید همان جواب اول یا جواب دوم را مطرح کنیم و بگوئیم حمل لفظ بر ظاهر اولاً تفسیر نیست، چون تفسیر کشف القناع است و ظاهر پوشیده نیست تا کشف القناعی بخواهیم داشته باشیم؛ و ثانیاً اگر هم تفسیر باشد، عنوان تفسیر به رأی را ندارد.

کلام مرحوم شهید صدر

بعد از بررسی کلام مرحوم آخوند، نوبت به کلام مرحوم شهید صدر می‌رسد که کلام نسبتاً مفصلي هست. ایشان در صفحه 228 به بعد از جزء دوم من القسم الثاني کتاب مباحث الاصول فرموده‌اند: ما وقتی این روایات را ملاحظه می‌کنیم، معلوم می‌شود که این روایات، سه طایفه است؛ طایفه اولی روایاتی است که بر حسب ظاهر دلالت دارد بر این که اصلاً غیر از ائمه معصومین (ع) کس دیگری نمی‌تواند قرآن را بفهمد؛ طایفه دوم روایاتی است که دلالت می‌کند انسان در استنباط از قرآن، مستقلاً نمی‌تواند عمل کند و باید به ائمه معصومین (ع) رجوع شود که به عنوان احد الثقلین در فهم حکم خدا و دین خدا هستند. پس، طایفه دوم نمی‌گوید دیگران هیچ چیزی از قرآن نمی‌فهمند؛ و طایفه سوم هم روایاتی است که دلالت بر نهی از تفسیر به رأی دارد.

در مورد طایفه اول، ایشان می‌فرمایند: روایاتی هستند که در کتاب القضاء در ابواب صفات القاضی، باب 13 از کتاب وسائل الشیعه ذکر شده‌اند و ایشان به هفت حدیث اشاره کرده‌اند؛ حدیث 25، 74، 73، 69، 64، 41، 38؛ ایشان می‌فرمایند این هفت حدیثی که ما بیان کردیم ظهور اولی‌شان در این است که هیچ گروه و شخصی صلاحیت فهم قرآن را ندارد مگر ائمه معصومین (ع). مثلاً در حدیث 25 زید شحام نقل می‌کند که: «قال: دخل قتادة بن دعامة علي أبي جعفر (عليه السلام) فقال: يا

قتاده أنت فقيه أهل البصرة ؟ فقال: هكذا يزعمون، فقال أبو جعفر (عليه السلام): بلغني أنك تفسر القرآن؟ فقال له قتاده: نعم، فقال له أبو جعفر (عليه السلام): فان كنت تفسره بعلم فأنت أنت وأنا أسألك - إني أن قال أبو جعفر (عليه السلام): - ويحك يا قتاده! إن كنت إنما فسرت القرآن من تلقاء نفسك فقد هلكت وأهلك، وإن كنت قد فسرت من الرجال، فقد هلكت وأهلك، ويحك يا قتاده! إنما يعرف القرآن من خوطب به ».

این روایتی است که در آن، تعبیر معروف «إنما يعرف القرآن من خوطب به» ذکر شده است. ویا در حدیث 38 که آنجا هم یک حدیث مفصلي است از معلي بن خنيس آمده است: — «أحمد بن محمد بن خالد البرقي في (المحاسن) عن الحسن بن علي بن فضال، عن ثعلبة بن ميمون، عن حدثه، عن المعلي بن خنيس، قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام) في رسالة: فأما ما سألت عن القرآن، فذلك أيضا من خطراتك المتفاوتة المختلفة، لأن القرآن ليس علي ما ذكرت وكل ما سمعت فمعناه (علي) غير ما ذهب إليه، وإنما القرآن أمثال لقوم يعلمون دون غيرهم، ولقوم يتلونه حق تلاوته، وهم الذين يؤمنون به ويعرفونه، وأما غيرهم فما أشد إشكاله عليهم، وأبعده من مذاهب قلوبهم، ولذلك قال رسول الله (صلي الله عليه وآله): (إنه) ليس شيء أبعد من قلوب الرجال من تفسير القرآن، وفي ذلك تحير الخلائق أجمعون إلا من شاء الله، وإنما أراد الله بتعميته في ذلك أن ينتهوا إلي بابه وصراطه، وأن يعبدوه، وينتهوا في قوله إلي طاعة القوام بكتابه، والناطقين عن أمره، وأن يستنبطوا ما احتاجوا إليه من ذلك عنهم، لا عن أنفسهم، ثم قال: (ولو رده إلي الرسول وإلي أولي الأمر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم) فأما عن غيرهم فليس يعلم ذلك أبدا، ولا يوجد، وقد علمت أنه لا يستقيم أن يكون الخلق كلهم ولاية الأمر، لأنهم لا يجدون من يأمرون عليه ومن يبلغونه أمر الله ونهيه، فجعل الله الولاية خواص ليقتنى بهم، فافهم ذلك إن شاء الله وإياك وإياك وتلاوة القرآن برأيك، فان الناس غير مشتركين في علمه، كاشتراكهم فيما سواه من الأمور، ولا قادرين على تأويله، إلا من حده وبابه الذي جعله الله له فافهم إن شاء الله، واطلب الأمر من مكانه تجده إن شاء الله» — در این روایت امام (ع) تعبیر خیلی مهمی را بیان می فرماید که پیامبر (ص) فرمود: « ليس شيء أبعد من قلوب الرجال من تفسير القرآن »؛ مسئله تفسیر قرآن خیلی مهم و خیلی مشکل است و در همین تفسیر قرآن است که همه خلائق متحیر شدند مگر کسی که خداوند اراده کرده است. خلاصه روایت ظهور در این دارد که فهم قرآن برای اشخاص معینی هست و باید از بابش وارد شد. حضرت در این روایت سه مرتبه نسبت به معلي بن خنيس «فافهم» دارد و این تأکید برای همین معناست که تنها راه فهم قرآن از طریق ائمه معصومین (ع) است.

باز در حدیث 41 - که من سندش را برای اختصار نمی خوانم - امام باقر (ع) به جابر بن یزید می گوید: « عن جابر بن یزید قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن شيء من التفسير فأجابني ثم سألته عنه ثانية فأجابني بجواب آخر فقلت: كنت أجبتي في هذه المسألة بجواب غير هذا، فقال: يا جابر! إن للقرآن بطنا [وللبطن بطنا] وله ظهر، وللظهر ظهر، يا جابر! وليس شيء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن، وإن الآية يكون أولها في شيء وآخرها في شيء، وهو كلام متصل متصرف على وجوه »؛ در این روایت نیز امام باقر (ع) همان تعبیر پیامبر (ص) را ذکر می کند که « ليس شيء أبعد من قلوب الرجال من تفسير القرآن »، و می توان استفاده کرد مشکل ترین چیزی که فهمش بسیار دشوار و مشکل است، تفسیر قرآن است.

اما نکته ای که در اینجا هست این که در اصول، در بحث این که آیا سیاق قرینیت دارد یا نه، گفتیم اگر سیاق در جاهای دیگر در کلام متکلمین و ... قرینیت هم داشته باشد، اما در قرآن سیاق قرینیت ندارد؛ برای اینکه قرآن آیه قبلش در یک موردی است و آیه بعد در مورد دیگری است، و آیه وسط هم ممکن است در مورد سومی باشد.

حال، در اینجا امام باقر (ع) تصریح فرمودند که می فرمایند « وإن الآية يكون أولها في شيء وآخرها في شيء، وهو كلام متصل متصرف على وجوه »، یک آیه قرآن ابتدای آن در موضوعی است و انتهایش در موضوع دیگری آمده است و در حالی که کلام متصل است، اما احتمالات متعددی در آن داده می شود. در حدیث 61 این باب نیز آمده است: « وعنه (عليه السلام) في قوله: (ولو رده إلي الرسول وإلى أولي الأمر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم) قال: هم الأئمة المعصومون (عليهم السلام) ». «الذين يستنبطون» ذکر شده در این آیه را به ائمه معصومین (ع) تفسیر کرده اند. و باز در حدیث 69 دارد: « و عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: ليس شيء أبعد من عقول الرجال عن القرآن ». که در حدیث 73 و 74

نیز این تعبیر وجود دارد.

مرحوم آقای صدر(رض) - که فقط ایشان متذکر و متعرض این مطلب شده است - می‌فرمایند: این روایات از نظر دلالت تام است، منتها تمام آنها از نظر سند ضعیف است و تام نیستند. - توجه داشته باشید که بحث اصلی از دست نرود و گم نشود - مرحوم آخوند و اصولیین، اولین و مهمترین دلیل برای حجیت ظواهر مطلقاً - چه ظواهر قرآن و چه ظواهر کلمات دیگران - را می‌گفتند بنای عقلاست؛ و بنای عقلا می‌گوید خداوند تبارک و تعالی هم اگر کلامش ظهور در معنایی دارد، حجیت دارد.

حال، اگر روایتی بخواهد در مقابل این بنای عقلا بایستد و آن را بهم بزند، باید روایت تام السندی باشد؛ و چون این روایات از نظر سند تام نیستند، نتیجتاً ما شک می‌کنیم که آیا صلاحیت ردع را دارند یا نه، عدم رادعیت را استصحاب می‌کنیم. لذا، ایشان تقریباً اینجا مسئله را تمام می‌کنند و می‌فرمایند: این روایات از نظر صنعت استدلالی، صلاحیت رادعیت را ندارند. منتها بعد می‌فرمایند: در اینجا دو نکته دیگر وجود دارد که اگر آنها را به این مطلب ضمیمه کنید، به این نتیجه می‌رسید که یا این روایات مجعول هستند و یا باید معنای دیگری برای آنها ذکر کرد.

اما آن دو نکته؛

نکته اول این است که اگر خصوصیات و حالات روات مذکور در اسناد این روایات را مورد مطالعه و بررسی قرار دهید، می‌بینید که یک جهت مشترکی بین اینها وجود دارد که بین آن جهت مشترک و متنی این روایات، یک سنخیتی وجود دارد.

می‌فرمایند: رواتی که در سند این روایات قرار گرفته اند، افرادی بودند که می‌خواستند دین و فهم دین را منحصر به خودشان کنند و مردم را از ظواهر دین دور کنند، حتی می‌خواستند مردم را به یک امور باطنی تشویق کنند تا خیلی کاری به ظواهر دین نداشته باشند.

سپس ایشان دو نفر را نام می‌برند، یکی سعد بن طریف که در سند حدیث 64 قرار دارد و شخصی است که آیه شریفه 45 سوره عنکبوت « اِنَّ لِّمَا اَوْحِيَ اِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَاَقَمِ الصَّلَاةِ اِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرِ اللّٰهِ اَكْبَرُ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ » را می‌گوید: « الفحشاء رجل و المنکر رجل آخر و ان الصلاة تتکلم » که آیه را به یک امر بسیار مخالف با ظاهر تفسیر کرده است و یا آیه 102 سوره صافات « فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ اِنِّيْ اَرٰی فِي الْمَنَامِ اَنِّيْ اُذْبِحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرٰی قَالَ يَا اَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِيْ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰبِرِيْنَ » را بعضی از این روات، ابراهیم را به عقل، و اسماعیل را هم به نفس تفسیر کرده‌اند؛ گفته‌اند عقل انسان باید نفسش را ذبح کند.

اینها چیزهایی است که اصلاً هیچ ارتباطی به آیه ندارد و مردم را می‌خواهند در یکسری امور باطنیه ببرند. مرحوم نجاشی نیز در رجال در مورد «سعد بن طریف» می‌نویسد: «يعرف وينكر» یعنی این شخص مردود است و دیگر رجالی‌ها نیز او را تضعیف می‌کنند. این راجع به سعد بن طریف.

این مطلب را نیز عرض کنیم که متأسفانه یکی از چیزهایی که در زمان ما خیلی کم شده و به تدریج کمتر نیز می‌شود، این است که علمای بزرگ ما در قدیم، معمولاً از حالات روات و روایات اطلاع وسیعی داشتند.

من یادم می‌آید که والد ما (رضوان الله علیه) می‌فرمودند: روزی مرحوم آقای بروجردی (قدس سره) در مجلس درس یا مجلس استفتائشان که صحبت از یک راوی شد، ایشان شروع به توضیح در مورد او کردند که چه کسی بود، در کجا متولد شده، پدرش چه کسی بوده، چه کرده، چه افکار و عقایدی داشته و حدود بیست دقیقه راجع به این راوی صحبت کردند.

بعد مرحوم آقای بروجردی فرمودند: آنچه را که الان نقل کردم، چهل سال پیش در فلان کتاب دیده بودم.

نفر دومي که مرحوم آقاي شهيد صدر ذکر مي‌کند، جابر بن يزيد است که خود آقايان به **مباحث الاصول** مراجعه، و شرح حال اينها را مطالعه کنند. تا فردا ان شاء الله.